ثم رددنا لكم الكرة عليهم وامددناكم باموال وبنين

قال الصادق ليس منا من لم يؤمن برجعتنا

درظل الفضل واہب [illegible] الطول والقدرة رسالہ

رجعت

از مولفات عالم ربانی مولانا محمد [illegible]

در مطبع جعفری واقع نخاس جدید شہر لکھنؤ

باہتمام مولوی میرزا محمد علی مالک مطبع مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیاء
والمرسلین محمد وعترته الطاهرین المعصومین اما بعد
چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما [illegible]
چون بر کافهٔ ارباب فطنت و ذکا و عامهٔ اصحاب بصیرت و اهتدا ظاهر و هویداست
ادای شکر نعمت سلسلهٔ علیهٔ صفویه انار الله برهانهم و شید الله ارکانهم که [illegible] ائمهٔ
طاهرین ایشان صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] ایشان [illegible] شریفه
منوره و افاضهٔ [illegible] ملت مطهرهٔ نبویه [illegible] آل [illegible]
مومنان متحتم و دعای خلود این دولت [illegible] چون
از پرتو خورشید این سلطنت روزافزون این ذرهٔ بیمقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه
اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را [illegible] بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نمود و عموم

طلبهٔ علوم دینیه را از کتاب مذبور انتفاع عظیم حاصل گردید و [illegible]
دو حدیث بنظر قاصر رسید که ائمهٔ اهلبیت علیهم السلام بظهور این [illegible] علیه خبر داده
اند و باتصال این سلطنت بهیه بدولت قائم آل محمد صلوات الله علیهم [illegible]
بشارت فرموده اند بخاطر فاتر رسید که ترجمهٔ این دو حدیث شریف را با [illegible]
دیگر که مشتمل بر احوال شریف حضرت خاتم اوصیا و نقاوهٔ ازکیا [illegible]
سید انبیا اعنی صاحب الزمان و خلیفة الرحمان علیه و علی آبائه [illegible]
بموقف عرض نواب کامیاب فلک قباب خورشید حجاب اعنی شهریار [illegible]
بارگاه [illegible] سپاه گلدستهٔ گلستان مصطفوی نوباوهٔ بوستان [illegible]
رسالت غصن دوحهٔ امامت و ولایت خلاصهٔ احفاد سید المرسلین [illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد امن و امان رافع لوای [illegible]
والصافات [illegible]
زمان سلطان سلاطین [illegible] خاقان گیتی ستان السلطان [illegible]
المظفر [illegible] شاه سلیمان الصفوی الموسوی بهادر خان خلد الله تعالی ملکه [illegible]
[illegible]
[illegible] استخراج [illegible]
[illegible] سلطنت عظمی [illegible]
[illegible] دولت کبری [illegible]
علیه السلام [illegible] از زبان ترکی [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible] محمد بن ابراهیم النعمانی [illegible]
در کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام [illegible]

علوم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که کانّی بقوم
قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه
ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم
علی عواتقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی
یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم
شهداء یعنی گویا می‌بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند
و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را بآن دعوت نمایند پس از ایشان قبول
نکنند پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند پس چون این را ببینند شمشیرهای
خود را بر دوشهای خود بگذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق درآیند پس ایشان
این را نمی‌شنوند تا آنکه بر ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی در میان
ایشان باقی ماند بهیچکس ندهند مگر بصاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان
صلوات الله علیه و هر که از ایشان کشته شود در جنگ شهید است و ثواب
شهیدان دارد مترجم گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق
کسیکه دین حق را طالب شود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت
بغیر سلسله علیه صفویه خلد الله ملکهم نبود و درین حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصا
انصار و هواخواهان این دولت ابد توامان را بشارتهاست که بر عاقلان پوشیده نیست
حدیث هشتم باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت
فرمود که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه خبر میدادند که از وقایعی که بعد از آنحضرت بظهور آید تا ظاهر شدن قائم
آل محمد صلوات الله علیه پس حضرت سید الشهدا حسین بن علی صلوات الله علیه فرمودند که یا
امیر المؤمنین چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه فرمود که خدا تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار
بر زمین ریخته نشود و بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس را حالهم ...
بتفصیل بیان فرموده در حدیث طولانی که راوی آنرا باختصار ...
که اذا قام القائم بخراسان وغلب علی ارض کوفان و ... وجاز
جزیرة بنی کاوان وقام منا قائم بجیلان واجابه الابر والدیلم
ظهرت لولدی رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرامات وکانوا
بین هنات وهنات اذا خربت البصرة وقام امیر الامرة بمصر فحکی
علیه السلام حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت الالوف وصفت الصفوف
وقتل الکبش الخروف هناک یقوم الآخر ویثور الثائر ویهلک الکافر
ثم یقوم القائم المأمول والامام المجهول له الشرف والفضل وهو
من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین ظاهرا
علی الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین طوبی لمن ادرک زمانه ولحق
اوانه وشهد ایامه یعنی هرگاه خروج کند پادشاهی از فرزندان من و غالب
شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است و
خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل
ابر که در حوالی استراباد است و دیلم که قزوین و حوالی آنست و ظاهر شود از برای
فرزندان من علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف
و جنگها و فتنه‌های عظیم ایشان را رو دهد در وقتیکه جنگ کنند و بصره
و بر خیزد پادشاه پادشاهان پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی
از میان انداخته است پس فرمودند که آنگاه که تهیه کرده شود تهیه‌ها
هزار لشکر و بر کشیده شود صفها و بکشد فوج فرزند خود را در آن هنگام دیگری
پادشاه شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک گرداند پس بعد از زمانی قائم

حروف با مشهور موافق اند پس بدانکه اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله را از جمیع فواتح بیرون آورده اند با آنکه مکررات را بیندازی یعنی از الم و الر و حم و غیر آنها که مکرر
واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوط را با زبر و بینات حساب کنی مثل آنکه الف را سه
حرف بگیری و لام را سه حرف همچنین پس الف لام میم الف لام میم صاد الف لام را الف
لام میم را کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین میم طا سین یا سین صاد حا میم حا میم عین سین قاف قاف
نون حروف اسمای اینها را که بشماری شش هزار و صد و سه میشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت
شریف حضرت سید البشر موافق احادیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته بوده
اول هر هزار سال مبدا تاریخ است و از اول هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد
این حروف نیز صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الم که در اول سوره بقره است
اشارت است به بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و چون حضرت فرمود که نزد
انقضای هر یک از فواتح سوره خروج میکند یکی از بنی هاشم میشود اول دولت بنی هاشم از حضرت
عبد المطلب بود و پس از اول ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم انبیا علیه و آله
الصلوة و الثنا نزدیک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب
قرآن بعد از الم البقره الم آل عمران است و آن اشاره بخروج حضرت امام حسین صلوات الله
علیه است زیرا که از ابتدای معراج او در زمان نبوت تا خروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بوده
و دیگر بحسب ترتیب سوره قرآن المص است و آن اشاره است بخروج بنی عباس که از
بنی هاشم بودند هر چند خروج ایشان بعد از المص بحساب ابجد مناسب صد و سی و یکست
و از اوائل بعثت تا اوائل ظهور دولت ایشان صد و سی و یک بوده هر چند تا بیعت
ایشان بیشتر بوده احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد
پس با بیعت ایشان نیز موافق می آید و توضیح آنکه بنابر حساب المص بر ابجد مناسب است
در ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی الاخبار نقل شده است حاصل میشود
تا آنکه قیام قائم آل محمد علیهم السلام نزد آنست فقیر را چنین بخاطر میرسد که مراد

این باشد که پنج الر است که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد بقرینهٔ آنکه در سایر کهیعص مراد بوده و حروف آیه
بعد را ضم فرموده و در هر دو موضع و در الرا چون مراد همه بوده بیان نفرموده مجموع هزار و صد و
پنجاه و پنج میشود که تقریباً از سنهٔ تحریر این رساله که سنهٔ هزار و هفتاد و هشت است از هجرت بیست
و شصت و پنج سال مانده باشد چون مبداء آن تواریخ از اوائل بعثت بوده و این سخنیست بر سبیل
احتمال و در حل این حدیث و تعیین ظهور وقت آنحضرت را بغیر از جناب مقدس الهی و محرمان
اسرار حضرت رسالت پناهی کسی نمیداند و چند حدیث دیگر مثل این حدیث واقع شده است
که تعیین وقت مجملا در آنها شده است چنانکه در کتاب کافی و غیر آن مذکور است و احادیث
دیگر وارد شده است که دروغ میگویند آنها که تعیین وقت برای ظهور آن دولت مینمایند و شاید
باین نحو جمع میان احادیث توان کرد که اگر کسی بر سبیل حتم خبر دهد کاذب باشد و اگر بر وجهی
خبر دهد که احتمال بدا و تغییر در آن باشد مجوز باشد و تفصیل این کلام موضع دیگری می طلبد و این
رساله گنجایش ذکر آن ندارد حق تعالی بزودی دیدهٔ جمیع مومنان را بغبار موکب همایون
آنحضرت منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین **حدیث چهارم** شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه
قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان
برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام
حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایهٔ ایشان بوده در شهر سرمن رای گفت که روزی
کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نزد من آمد و مرا طلب نمود و چون بخدمت
آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهلبیت همیشه
در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من
ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت
ما و ترا برازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشتند
بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسهٔ زری بیرون آوردند که در آن
دویست و بیست اشرفی بود فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت

فلان روز بر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتیها
خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر
اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که
از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان
فرمود و دو جامهٔ حریر گنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود از نظر کردن مشتریان
و دست گذاشتن بران و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از و ظاهر میشود پس بدانکه
بزبان رومی میگوید که وای که پردهٔ عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من
سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن کنیز
بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و بادشاهی
او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن
برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو
چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید که مشتری بهم رسد که دل من باو
میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس درین وقت تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو
که نامهٔ با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط
فرنگی و دران نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن
کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را
از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت که آنچه آنحضرت خبر داده بودند همه واقع شد و آنچه
فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید که
مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک
میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام
علی النقی علیه السلام بمن داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد
و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامهٔ امام را بیرون آورد و می بوسید

و بر دیدهای خود می چسبانید و بر رو می گذاشت و بر بدن می مالید پس من از روی تعجب گفتم کسی را که نمی شناسی چرا
که صاحبش را نمی شناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود
را به من بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر
یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی
علیهما السلام است ترا خبر دهم به امر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا عقد فرزند برادر خود در آورد
در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری
و عباد ایشان سه صد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و از
سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرگردهای قبائل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند
که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه
تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت
فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین
افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و
بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید و بزرگ ایشان
به جدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن نحوستها رو نمود که دلالت
میکند بر آنکه دین مسیحی به زودی زائل گردد پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به کشیشان
که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این تیره
روزگار بدبخت را که این دختر را با او تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر
بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند همینکه شروع بخواندن
انجیل کردند همان حالت اول رو نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر بود
و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه از نحوست دو برادر پس مردم
متفرق شدند و جدم غمناک به حرمسرا بازگشت و پردههای خجالت در آویخت پس چون شب
شد به خواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند

منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود و در همان موضع که نصب کرده بودند
جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد مصطفی با وصی و دامادش علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور
ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا شتافت
و دست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله
آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره
فرمود بماه برج خلافت و امامت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را
بمن دادی پس حضرت عیسی نظر افگند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو رو
آورده است پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم
پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری
عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت پناه با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب
سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آنخواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج
رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایهٔ صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن
بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدنم میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون
ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از
دوای درد من از او سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس گردید
روزی بمن گفت که ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای
تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار را
از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی
و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش مریم بمن عافیتی بخشند پس
چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و

شادمان شوم مگر اسیران مسلمانان را خوب نگاه داری پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم
که بهترین زنان عالمیان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام بدیدن من آمده و حضرت مریم علیها السلام
با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان
و مادر شوهر تست امام حسن عسکری پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که
حضرت امام حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن
تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری
میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو
خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمهٔ طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینهٔ خود
چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم
پس بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم
چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من
بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی
فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی
هر شب بنزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را
مبدل بوصال گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا
بشربت وصال خود دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی
گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری
بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان
کنیزان و خدمتگاران بینداز بهیأتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان
راه برو پس چنان کردم و طلیعهٔ لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار
من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرا

پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام
کنیزان است بشیر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی
از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد
زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت
عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسر من رای آوردم
بخدمت حضرت امام علی نقی رسانیدم حضرت با کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه
بتو نمود عزت اسلام و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهلبیت او را گفت
چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت
فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی بتو بدهم
یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابدی میخواهم و مال نمیخواهم حضرت
فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل
و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از که بعمل خواهد آمد فرمود
از آن کسی که حضرت رسالت پناه از برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت
مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری حضرت فرمود
که او را می شناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی
نگذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم خود را طلبید و فرمود که برو و
خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است
که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود
که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت
امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است حدیث پنجم
مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی
و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند که

خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی
بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمودند که
ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه و تعالی از و فرزندی بوجود
بیرون آورد که عالم را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس
بفرستم او را بنزد شما فرمودند که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب درین باب حکیمه گوید که جامهای خود را
پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی رفتم و چون سلام کردم نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت
از باب اعجاز ابتدا فرمودند گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سیدمن
از برای همین مطلب بخدمت تو آمده ام که درین امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب
برکت خدا تعالی میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت
بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم
و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانهٔ خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد
اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز آن آفتاب
مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نموده و ماه برج خلافت امام حسن عسکری در امامت
جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم
پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفشش از پایت بیرون
کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من بهر گز نگذارم که کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی
بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیدهٔ خود می نهم چون حضرت امام این سخن از من شنید گفت
خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس بخدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم
بکنیز خود که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب
متولد میشود فرزند گرامی که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بالعلم و ایمان و هدایت
بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید من و من در نرجس
هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را

ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرموده گفت چون صبح بشود
اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسیٰ است که تا هنگام ولادت هیچ تغییر بر او
ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشگافت برای طلب حضرت
موسیٰ و حال این فرزند در این امر شبیه است بحال موسیٰ و در روایت دیگر اینست که حضرت فرمود که حمل ما
اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد بلکه در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران مادران فرو می‌آئیم زیرا
که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد
نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم پس شب
در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال
خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد
برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب برجست و وضو ساخت
و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی
پدید آید از وعده که حضرت کرده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره خود صدا زدند
که شک مکن که وقتش در رسیده است در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس
او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم و حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی
لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرمود
پس چون من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل
در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد و من ترسیدم پس حضرت صدا زدند
که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی
حجت خود ساخته در زمین پس چون کلام حضرت امام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد
گویا پرده میان من و او حائل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن فریاد کنان
حضرت فرمودند که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد
و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده‌ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که رو

بقبله بسجده افتاد و دو انگشتان سبابه را بآسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و
ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا
بخود رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و
املأ الارض بی قسطاً و عدلاً یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت
مرا تمام کن و استیلای انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و
داد و در روایت دیگر چنانست که چون حضرت صاحب الامر متولد شد نوری از او ساطع گردید
و بآفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدیم که از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را
بر سر و رو و بدن آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن ع مرا آواز داد که ای عمه
فرزند مرا در بر گیر و بسوی من بیاور پس چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه
یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقائی ندارد
پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را نزد پدر بزرگوارش بردم همین که نظرش بر پدر
افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیدهٔ مبارکش مالید و بدهانش
و در هر دو گوشش زبان بگردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مبارک بر سر آن
سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود
و گفت ع و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و
نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما
منهم ما کانوا یحذرون این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار
او نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که میخواهیم که منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران
در زمین تضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان
زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر
و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم ترجمهٔ حدیث پس حضرت صاحب الامر ع

بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام صلوات فرستاد تا پدر بزرگوار
خود پس در اینحال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند پس آنحضرت یکی از آن مرغان
صدا زد که این طفل را ببر و او را نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه نزد ما بیاور مرغ آنحضرت را
گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی موسی را بآن سپرده بود پس نرجس
خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را
بسوی تو برمیگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است
که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حضرت حکیمه پرسید
که این چه مرغ بود که صاحب الامر را باو سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام
ایشان را موافق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم و حکمت زینت
میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم طفلی در میان خانه راه
میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای
ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله
دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند
و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند
پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکبار بخدمت او می رسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری
تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل مشاهده
نمودم او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم
فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم
باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن
عسکری صلوات الله علیه بعالم قدس ارتحال نمودند و من حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه را هر صبح و شام ملازمت می نمودم و از هر چه سوال میکردم مرا خبر میداد و گاهی

میخواستم که سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب بفرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است
که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر مشتاق لقای آنحضرت شدم
و رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم او را بکسی
که از من و تو باو احق و اولی بود و چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم شد رفتم گهواره
دیدم بر سر گهواره رو دیدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهاردهم و بر روی من خندید
و تبسم میفرمود پس حضرت او را آواز دادند که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در
دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر شهادتین فرمود و صلوات
بر حضرت رسالت پناه و سائر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت
نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه تعالی بر پیغمبران فرستاده
است پس ابتدا کرده صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود
و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریت موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم
محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصههای پیغمبران را یاد کرد پس
حضرت امام حسن عسکری فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو
ملک فرستاد که او را بسراپرده های عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که
مرحبا بتو ای بنده من ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار شریعت خود
و تو هدایت یافته از بندگان منی قسم بذات مقدس خود میخورم که بطاعت تو ثواب دهم
و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم
و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب
من سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان
حراست و محافظت می نمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم
و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خادم امام
حسن عسکری منقولست که در سالی که حضرت صاحب الامر متولد شد عطسه کرد و

فرمود که الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند
که حجت الهی را باطل و ضایع میتوانند کرد وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را و سخن گفتن آینه
شکها برطرف شود و چون یکشب از ولادت آنحضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطسه
کردم فرمود یرحمک الله من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که ترا در عطسه بشارتی بدهم گفتم
بلی فرمود که امانست از مرگ تا سه روز حدیث ششم شیخ صدوق محمد بن بابویه
وغیر او از اکابر محدثین رضوان الله علیهم بسند معتبر از سعد بن عبد الله قمی روایت کرده اند
که او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرات بسیار گفت
وای بر تو و اصحاب تو شما گروه روافض مهاجران و انصار را طعن میکنید و انکار محبت
پیغمبر نسبت بایشان مینمائید اینک ابوبکر بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود
و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد و چونکه میدانست که
او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود
و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته
شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم او ساکت نشد پس گفت
ای گروه روافض شما میگوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبها انداختن
را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه یا جبر
فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر
گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم
مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و بخانه برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل
سؤال از مسائل مشکل و این دو مسئله را نیز در آن ثبت کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه بفرستم با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم و چون او را طلب کردم
گفتند [illegible] رفته است من از عقب او روانه شدم [illegible]
[illegible] گذشت خود [illegible]

و در سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم و چون رخصت فرمودند داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود
همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود
که هر یکی را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون نظر بر روی مبارک حضرت
انداختیم روی مبارک آنحضرت مانند ماه چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن
حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و در نزد
آنحضرت اناری بود از طلا که بجواهر گران بها و نگینها مرصع کرده بودند و یکی از بزرگان
بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون
آن طفل مانع میشد آن انار را می انداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمود
پس چون احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدیه ها
و تحفه های شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر فرمود که ای مولای من آیا جایز است
که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیه های ردیه
و باطل پس حضرت فرمودند که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا مال حلال و حرام
را از هم جدا کنیم اسحق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این
از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینار
از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده دینارش از
قیمت هفت جامه ایست که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام
حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان آنها حرام است تا بیرون کنند
فرمود که درین همیان یک اشرفیست بسکه ری که تاریخ فلان زده اند و نصف نقشش بر آن
نقش ست و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقص است که یک
و نیم دانگ ست و حرام درین کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش آنست که صاحب
این کیسه در فلان سال در فلان ماه نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یک
و نیم من ریسمان بود و مدتی برین گذشت و دزد او را ربوده آمد و چون گفت که او را

ودزدی برد تصدق نکرد تا وقتی از او گرفت رسید فی بار دیگر آنکه دزدیده بود دهقان و زن دهقان
که آنرا بافتند و فروختند این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است و چون کیسه را احمد گشود
دو دینار بیرون آورد علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد و باقی را تسلیم نمود و چیز
دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر ع فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم
میباشد و پنجاه اشرفی دارد این صره است و ما دست باین دراز نمی کنیم پرسید که چرا فرمود
که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده
کیل کرده و گرفت و مال آنها را نداده است حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای
فرزند پس با احمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم
و اینها حرام است بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده است
بیاور احمد گفت که آنرا در میان خرجین پنهان کرده بودیم و فراموش کردم که بیاورم و برخاست
که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم
شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود
که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب الامر ع فرمود گفتم ای مولا و فرزند
مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر امر طلاق زنان خود را باختیار حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر رسولی فرستاد
نزد عایشه فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد
و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست از این عمل برمیداری که
فبها و الا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت
صاحب الامر ع فرمود که حق تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را بشرف
مادر مومنان مخصوص ساخته بود و حضرت رسول ص بحضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از
من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق [illegible] بینداز بعد

ازان پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسیٰ میفرماید
که فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که کن
نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی پاکیزۀ که نامش طوی است و ای جماعت بدرستیکه باتفاق علماست که نعلین
آن حضرت از پوست مرده بود لهذا خدا امر فرموده که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید
بر موسیٰ افترا بسته است و او را بارتبه نبوت جاهل دانسته است زیرا که خالی ازین نیست
که نماز موسیٰ در ان نعلین جائز بود یا نه اگر نماز جائز بود پوشیدن نیز در آن بقعه جائز
خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در آن جائز نبود پس موسیٰ حلال
و حرام را ندانسته است و جاهل بود بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم
پس شما معنی آیه را بفرمائید فرمود که موسیٰ در وادی مقدس قرب بود گفت خداوندا من
محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند
هنوز در دلش بوجه آمده بود که برای ایشان آتش ببرد لهذا حق تعالی فرمود که محبت
اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است
و در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه ازین محبتها است چنانچه بعضی موید
این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالها بنظر می آید کفش مثال زن است و کسی
که خواب می بیند که کفش او را دزد برد زنش میمیرد یا از او دور میشود سعد گفت که دیگر
پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت
زکریا خبر داده بود بعد از ان بحضرت رسول اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت
زکریا از خدا طلب کرد که اسمای مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شدائد بآنها پناه برد
پس جبرئیل آمد و اسمای ایشانرا تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی
و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و چون نام مبارک
حضرت امام حسین را یاد میکرد گریه براو مستولی میشد و ضبط خود نمی توانست کرد پس
روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهای

من زائل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهای من هیجان می آید و مرا از
گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصهٔ شهادت و مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت
کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت طاهره سید انبیاست و یا یزید است که کشنده
و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست و صاد صبر ایشانست چون زکریا این
قصهٔ دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه
و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین
خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد و آیا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت
او راه خواهی داد آیا علی و فاطمه جامهٔ این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین دردی
را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد بعد از این سخنان میگفت الهی مرا فرزندی
کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من باو روشن شود چون چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفتهٔ
محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب
تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدای تعالی آنحضرت یحیی را کرامت فرمود و مانند
حضرت امام حسین علیه السلام بشهادت فائز گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل
حضرت امام حسین نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست بر اینکه امت برای خود امام
اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد
احوال ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که باعث صلاح
ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد
ظاهر شود و از همین علتست که مردم نمیتوانند برای خود امامی تعیین نمایند پس فرمود که حجت
تائید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق
فرستاده و ایشانرا از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشانرا موید
بوحی و عصمت گردانیده علمهای هدایت امت اند و اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر بودند
و موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند آیا جائز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان یکی کسی را

از میان امت اختیار کنند بخوبی بعقل خود برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او
مومن است گفتیم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بما و از اعیان قوم خود و
بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مومن میدانست و مخلص
و معتقد میشمرد ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده
است پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح است و افسد است ظاهر شود
پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیدهٔ عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجران
و انصار که بر اسرار مردم اطلاع ندارند پس میباید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بخفایا
و خفیات امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول ص
ابو بکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب
نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر ص فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی
سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این هر چهار خلیفه بر حق اند
پس اگر این معنی باعث بردن بغار بود میبایست که همه را با خود بغار ببرد و بنابر آنکه تو میگوئی
آنحضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را
سبک شمرده است و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی
که طوعا بوده اما برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی
توریت و کتابهای خود احوال محمد را با ایشان میخواندند و میگفتند که او بر عرب مستولی
خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت نصر خواهد بود
اما دعوای پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی
خواهد کرد و چون حضرت دعوای رسالت فرمود ایشان از روی گفتهٔ یهود کلمتین بظاهر
گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند
و چون در آخر مأیوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند و روهای خود را بستند
که کسی ایشان را نشناسد و دبها انداختند که شتر آنحضرت را رم دهند و حضرت را بالای کوه افکنند

پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال
ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین ع از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت
بهر یکی از ایشان ولایتی و حکومتی بدهند و چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند
و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام برای نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با ایشان برخاستند
و من برگشتم پس احمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می‌آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه
چیست گفت آن جامه که حضرت فرموده بود پیدا نشد گفتم باکی نیست برو و حقیقت حال را بآنحضرت
عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان
جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر روی آن نماز میکرد و سعد گفت که حمد الهی کردیم
و چند روز در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت
ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت
رفتیم و احمد در خدمت ایستاده گفت یا ابن رسول الله رفتن من نزدیک شده و محنت
مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر
پدرت مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر
ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت و از خدا طلب مینمایم که شأن
ترا رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال ترا چون این را
گفت حضرت گریست چندانکه قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای
پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد
چون این را شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت
جدت که مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم پس حضرت دست بزیر بساط خود کردند
و سیزده درهم بدر آوردند و فرمودند که این را بگیر و از غیر این زر خرج خود مکن که کفنی
که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم

و بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود تا امید
شد و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم پس احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان
ساکن بود و بعد از زمانی گفت همه بدوید و مرا تنها گذارید و ما هر یک بجای خود برگشتیم چون
نزدیک صبح شد چشم گشودیم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه را
دیدیم میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را
برای شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همه
شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما این را گفت و از نظر ما غائب شد پس جمع شدیم
و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی حدیث هفتم محمد بن بابویه قمی رحمة الله
علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری میکردم
و نامه های آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال
فرمودند بخدمت آنجناب رفتم نامه چند نوشتند بمدائن و فرمودند که بعد از پانزده روز
باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن
وقت غسل خواهند داد ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه که این واقعه رو دهد
امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از
من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود که هر که بر من نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود
که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست و گفت که مهابت حضرت مانع شد
مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم نامها را باهل مدائن رسانیدم و جوابها
گرفته برگشتم چنانچه فرموده بود روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون
از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب برادر دیدم که بر
در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده اند او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت
با امامت میگویند پس من در خاطر خود گذرانیدم که اگر این امام است پس امامت نوع
دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که او را بشیشه میشناختم که

شراب میخوردو قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش پدرفتم و تعزیت و تهنیت گفتم هیچ سوال از من
نکرد و درین حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند
بیا و برادر نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم
و دیدیم که حضرت امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد
که بر برادر اطهر نماز کند چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی کشاده دندان
مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس پا کیست که من سزاوار
ترم نماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد
و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی ع دفن کرد و متوجه
من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامها که با تست پس نامها را تسلیم کردم و در
خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت
مانده است پس بیرون آمدم حاجز و شا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او
امام نیست که بود آن طفل جعفر گفت که والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمی شناختم
پس درین حال جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری ع
چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند
بسوی جعفر پس نزد یک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی
چند هست بگو که نامها از چه جماعتیست و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر
برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند دران حال خادم بیرون آمد از جانب
حضرت صاحب الامر و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که دران هزار
اشرفی هست و دران همیان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند آن جماعت نامها را
و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را
بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن عسکری ع همین همیان بود پس جعفر
کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه جور آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد

خدمتگاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسنؑ را گرفتند که آن طفل را بما نشان بده
او انکار کرد و از برای دفع مظنهٔ ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت باین سبب او را با بن
ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبداللہ بن یحیی وزیر مرد
و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و کنیزک از خانهٔ قاضی بخانهٔ
خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت و دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه
فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نموده امر کرد که هر یک دو اسپ با خود برداریم و یکی را سوار
شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ حضرت امام حسن عسکریؑ
را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بهان در نشسته است پس داخل
خانه شوید و هر کرا در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بدر خانهٔ حضرت
رسیدیم در دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت
پرسیدیم که کسی درین خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما
پروائے نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل در گاه
پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر
بدر آمده و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگے بنظر آمد که گویا دریائے
آبے در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیرے بر روی آب گسترده است
و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیأت و مشغول نماز است
و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان
آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش
شد و بعد از ساعتے بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز
برین منوال گذشت من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت می طلبم
از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا بخدا سوگند که ندانستم که نزد که می آئیم و از حقیقت حال
مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوے خدا از این کرده بهیچ وجه متوجه گفته ما

نشده و مشغول نماز بوده ما را هیبتی عظیم از او در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما می کشید
و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را نزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم
دربانان ما را بردند و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات
کرده اید و با کسی حرفی گفته اید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه
بدیگری نقل کرده اید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد
از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت
من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری ع را
شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله از خانه بیرون آمد و طبرزینی
در دست مبارک داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر
کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما بر میگردیم پس از خانه
بیرون آمد علی بن قیس راوی حدیث میگوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او
پرسیدم از حکایتی که آنشخص نقل کرد که آیا راست است گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان
خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند حدیث هشتم شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب
منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که آیا ان امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او
هستند یعنی مهدی صاحب الزمان ع وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی
ابا نموده از اینکه برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا سنی
که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در قیام آنحضرت
نازل شده است و هر کس که برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب
شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من
چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش
هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق

تمام شود بآن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب
و کنیتش را بر تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او ست تا آنکه مردم نگویند
که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش
را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حق تعالی
فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها هر چند کراهت داشته
باشند آنها که شریک می آورند و در آیه دیگر فرموده است وقاتلوهم حتی لا تکون الدین
فتنة ویکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد
و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها
اختلاف را و همه دین یک دین حق بر گردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکند چنانچه حق تعالی
فرموده است که ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من
الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران
باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد فرمود که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه
و مومنان از جن و انس و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نائبان آنحضرت که بشیعیان
او برسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود در مکه و برد حضرت رسالت پناه را
در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پا نعلین وصله حضرت رسول و در دستش عصای
آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیات بیاید نزد
خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف
از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس
حضرت صاحب الامر دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزا است که وعده
ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست
مزد کارکنان پس برآید ... پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند
ندا کند که ای گروه ... و مخصوصان من آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من

ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیا بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را
برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بهر حالی که بوده باشند پس بشنوند
همه بیک آواز پس همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت
در مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی
زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان
بآن نور فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده
تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند
پس پشت بکعبه داده دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس
گوید هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسیکه دستش را
ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت
برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا بسعادت بیعت سرفراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند
که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با ویند پس بعضی گویند
که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شده گویند که هیچ یک از اصحابش را می شناسید گویند
که نمی شناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب
می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش
قرص آفتاب منادیی باواز بلند ندا کند که اهل آسمان و زمین بشنوند که ای گروه خلائق
این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن عسکری
پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی علیهم السلام
با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او منمائید که گمراه میشوید پس اول کسیکه این
ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که
نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلائق نمیماند
مگر آنکه آن صدا میشنود و متوجه میشوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون

نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس
ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیه اللعنه با او بیعت نمائید تا
هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند
که او شیطان است و گویند که شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که
باشد به ندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر پشت بکعبه داده گوید
که هر که خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و
عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من هست و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی
و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم
همه نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی
و صحف پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند
امت آدم و شیث گویند اینست والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییری راه نیافته
و خواند برما از آن صحف آنچه نمی دانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توراة موسی
و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس گویند این ها همه شهادت دهند که اینست
آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییری نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بما
نرسیده بود همه را برما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول ص
نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در این حال
شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت برگشته باشد و بگوید که ای سید من منم
بشیر امر کرده مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی
پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم
در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم
و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند
پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم

و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود
آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمگار را پس زمین شگافته شد
و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من
و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روی های ما را بپشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم
گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد
و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو
بحضرت مهدی ع در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت
که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگردد و با حضرت
بیعت کند و در لشکر آن سرور بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن
در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی و الله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد
چنانچه مرد با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود
فرمود که بلی و الله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین هجرت ما بین
نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار از
جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل
پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظت نیکو بحق دعوت
نماید پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید
و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی
که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای
ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سائر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس
اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنرا بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه
معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهلبیت خود را در آنجا جانشین
خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت

باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر و رو زیر افکنده و گریان تضرع
کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبهٔ ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت
بترساند و از اهل یک شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران
خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان
بیاورد او را ببخشند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چون عسکر فیروز اثر بسوی کوفه باز
گردد از صد کس یک کس ایمان نیاورده و مفضل پرسید که ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محل
اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان
و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت
غنیمتها مسجد سهله خواهد بود پس مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی
یا مفضل والله که هیچ مومنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مائل بسوی
کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد
و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای
کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که همیشه
محل آمد شد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند
و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را
هر آینه یکی دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و
فرمودند که ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبهٔ معظمه بر کربلای معلی
فخر کرد حق تعالی وحی نمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعهٔ مبارکیست
که در آنجا ندای إِنِّي أَنَا اللهُ از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست
که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله
علیه را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت
غسل داده و خود در آنجا غسل کرده و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول از آنجا عروج

بود و خیر و برکت و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در اینجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم ع
مفضل پرسید کای سید من پس مهدی ع دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جد خود رسول ص
و چون وارد مدینه شود امری عجیب از و بظهور آید که موجب شادی مومنان و خواری کافران باشد
مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلائق
این قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید کیستند اینها که با او دفن کرده اند
گویند که دو مصاحب پدر او و همخوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب الامر در حضور خلق از روی
مصلحت بپرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جدم دفن
کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد
غیر از ایشان در اینجا کسی مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول ص
و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی
بالصفت می شناسیم باز فرماید که آیا کسی شکی دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس
بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن
تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس فرماید که کفنهای ایشان را بگشایند و ایشان را
معلق کنند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورده و
شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که این است والله شرف
و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه
از محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند پس منادی از جانب صاحب الامر ندا کند که هر که این
دو مصاحب و پدر زن و همخوابه حضرت رسول ص را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و
بیکجانب بایستد پس خلق دو طائفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی نفرین کنندگان بر ایشان
پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و گرنه بعذاب الهی
گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ص ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را
نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان

و در حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده و تسلیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از
هر که بتو ایمان آورده است و از هر که بایشان ایمان نیاورده و از هر که ایشان را بدین خواری
بدر آورد و بر دار کشید پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد
و همگی را بهلاکت رساند پس امر نماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت
الهی زنده گردانند و امر فرماید خلائق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده
گناهش را بر ایشان لازم آورد مثل زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن
و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت رسول
و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام
جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام
قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر روز
اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر
باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را امر فرماید بر درخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که
از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها
پاشد مفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات
ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که
ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای
جمیع ائمه علیهم السلام و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی
هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جائیکه خواهد ایشان را ببرد و معذب
گرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه الصلوة و السلام متوجه کوفه شود و در ما بین
کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار از ملک و چهل و شش هزار از جن

و سه صد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود
فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرده
و علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و الله که بر آن شهر نازل شود
اصناف عذابهائیکه بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها
ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانیکه بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود
و الله که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهای آن
بهشت است و دختران آن حور العین اند و پسران آن ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی
بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق
ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آن را باین فتنه‌ها و لشکرها
بمرتبه که اگر کسی گذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش
روی حسینی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر
بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه
از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای
اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین
را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش
نزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و
چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود
ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را پس حسینی در برابر حضرت مهدی می‌ایستد و میگوید که
اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد پس کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشتری
و برده و زره را که فاضل نامیدند و عمامه اش را که سحاب گفتند و اسپش که یربوع
نام داشت و ناقه اش که غضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور

می نامیدند و براق دیگر مصحف امیر المؤمنین ع که بی تغییر و تبدیل جمع کرده پس همه را حضرت مهدی ع حاضر گرداند
یعنی عصای آدم ع و نوح ع و ترکهٔ هود ع و صالح ع و مجموعهٔ ابراهیم ع و صاع یوسف ع و کیل و ترازوی شعیب ع
و عصای موسی ع و تابوت موسی ع و زره داود ع و انگشتری سلیمان ع و تاج او و اسباب عیسی ع و میراث
جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع عصای حضرت رسول ص را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت
درخت بزرگ شود که همه لشکر در زیر سایهٔ آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را
دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع
لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمائل
کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را پند دهد و معجزه
نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار
خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخرهٔ
بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ع ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر
که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق
اکبر امیر المؤمنین ع علی بن ابی طالب ع و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش
در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیبه و گویا میبینم
قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون
می آید سید اکبر محمد رسول الله ص با هر کس که ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجر و انصار و غیر
ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده اند پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت
کرده بودند و شک میکردند در حقیت او یا رد گفته میکردند و میگفتند ساحر است و کاهن است
و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را
بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردند ائمه یک یک از ائمه تا صاحب الامر علیهم السلام و هر که
یاری ایشان کرده تا آنکه خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت
بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آن وقت ظاهر میشود تاویل این آیهٔ کریمه که ترجمه‌اش

که فرموده است و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد
از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت
رسول خدا و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع
زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند
مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضل آن روز
را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و بآنحضرت شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع
شده از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما
و دشنام دادن و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از
حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسول بنالد و
گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود
پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از
من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی
برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن نجس خود را بر آن انداخت و پاره
کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند
پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهلبیت رسالت را
بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل
پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر
و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند وگرنه آتش می‌اندازم در خانه و
همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه
کافر شدند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا
پیغمبری و امامت را با هم در شما نخواسته است پس عمر تازیانه زد و دست من شکست و در

بر شکم من زدند و فرزندم محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله
دختر تو فاطمه را دروغ گو مینامند و تازیانه بر من میزنند و فرزند شکمش را شهید میکنند و خواستم که کیسو
بگشایم امیر المومنین ع دوید مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت
عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی خدا
یک جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم
پس حضرت امیر المومنین ع شکایت کند که چندین شب با حسنین ع بخانه مهاجر و انصار رفتم از ایشان یاری
که مگر را تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و تعهد
یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی سخنها از ایشان شنیدم و قصه من
مثل قصه هارون ع بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا
ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم برای خدا و آزاری چند کشیدم
که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده اند تا آنکه مرا شهید کردند لعنت عبد الرحمن
بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید ای جد بزرگوار من چون خبر شهادت
پدرم بمعویه علیه ما علیه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد
که مرا و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول
نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه لعنه الله بفرستند پس بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را
نصیحت کردم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت
پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش ایشانرا دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم
و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من تقصیر شدند خداوندا
تو لعنت بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب
مدینه روان شدم پس آمدند نزد من و گفتند اینک معاویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است
و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال را بیگناه کشته اند بیا تا با ایشان جهاد
کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی را با ایشان فرستادم و گفتم که بمعویه

پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر و
یتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا
مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حقتعالی میفرماید که تا بیامرزد از
برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابیطالب ع
و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن
و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حقتعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار
کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست
بر ما به برکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و
این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این
فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعالی
میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل
پرسید که آن آیه که حضرت رسول خواهند خواند کدام است فرمود که لیظهره علی الدین کله مفضل
گفت مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه دینها غالب شده بود دیگر
مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان
مهدی و در رجعت حضرت رسول خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد که وقاتلوهم حتی لا
تکون فتنة ویکون الدین کله لله پس حضرت صادق ع فرمود که پس برگردد حضرت
مهدی ع بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ع
بارانید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان
شما بمیرد و قرضی از برادران مومن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه
حضرت مهدی ع ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید
پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل حدیث نهم شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی

بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی ع که آنحضرت روایت فرمود از آبای طاهرین
خود از حضرت امام حسین ع که آنحضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم سید انبیا صلی الله علیه و آله
و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت بود چون داخل شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمینها
ابی گفت که چگونه کسی غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود حضرت فرمود که ای ابی
بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبهٔ حسین ع در آسمانها بزرگتر است از رتبهٔ او
در زمین و در جانب راست عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت است و کشتی نجات امت است
و پیشوای خلق است و در درستی و ضعف نیست فخر است و علم است و ذخیرهٔ نجات عالمیان است
و بدرستیکه حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفهٔ طیبهٔ مبارکهٔ پاکیزه ترکیب داده است و او را دعای
چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا را بآن دعاها نخواند مگر آنکه الله تعالی او را در قیامت
با آنحضرت محشور گرداند و در آخرت آنحضرت شفاعت خواه او باشد و حق تعالی غمهای او را
زائل گرداند و قرضش را ادا کند و کارش را آسان کند و راه دین و دنیایش را واضح گرداند
و او را بر دشمن غالب گرداند و پردهٔ عیبهای او را ندرد ابی گفت که آن دعاها کدام است یا رسول الله
فرمود که میگوئی هرگاه از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی اللهم انی اسئلک بکلماتک
و معاقد عرشک و سکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی
من امری عسرا فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من
عسری یسرا چون این دعا بخوانی خدا کارهای ترا آسان گرداند و سینهٔ ترا بعلم و معرفت بگشاید
و ترا بشهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین کند ابی گفت که یا رسول الله آن چه نطفه است
که در صلب حبیب من حسین ع است فرمود که مثل آن نطفه مثل ماه است و بآن نطفه علوم و معارف
الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود بصلاح آید و هر که او را گم کند و پیروی او ننماید در گودال ضلالت
فرو رود پرسید که اسمش چیست و دعایش کدام است فرمود که نامش علی است و دعایش اینست
یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرسل
یا صادق الوعد هر که این دعا را بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه محشور گرداند

محشور گردانیده و از آتش جهنم او را نجات دهد هرچند مستحق جهنم شده باشد و الله تعالی در بهشت مقر او را داده
نطفه‌اش پاکیزه و طینت طاهر و مطهری که در آن خبثی باشد از هر مؤمنی که خدا در روز الست پیمان ولایت آنحضرت
را از او گرفته و گناهکار شده باشد هر گناهکاری که در آن عهد و قول پیمان نکرده پس او دست امام به پرهیزکار پاکیزه
گردانیده شفیع گنهکاران ابرار پسندیده مهتدی و گناهکاران را هدایت کنند و هدایت یافته حکم سفر باید بجوع امام
بنماید بعد الست و خدا با التصدیق بنماید عهد التصدیق او بنماید در هرچه گوید در خروج میکند از
مکه در وقتیکه دلالتها و علامتهای او ظاهر شده باشد و او را گنجهاست نه از طلا و نه از نقره بلکه اسبان
نفیس فرح و مردان شجاع صاحب علامت که خدا جمع گرداند از برای ایشان از برای او از شهرهای دور بعدد
اهل بدر سیصد و سیزده کس و با او صحیفه سر بمهری هست که در آن صحیفه عدد اصحابش و نامهای ایشان
و نسبهای ایشان و شهرهای ایشان و طبیعتهای ایشان و صفتهای ایشان و کنیتهای ایشان نوشته
است و ایشان جمعی باشند که بسیار جد و اهتمام در اطاعت آنحضرت داشته باشند ابی پرسید
که دلالتها و علامتهای آنحضرت کدام است یا رسول الله فرمود که او را علمی هست که چون هنگام خروج
آنحضرت شود آن علم بی سببی گشوده شود و بلند گردد و خدا آن علم را گویا گرداند پس ندا کند آنحضرت
را که بیرون بیای ای ولی خدا پس بکش دشمنان خدا را و او را دو رایت و دو علامت هست
و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش میشود شمشیر خود بخود از غلاف کنده میشود و ندا میکند
آنحضرت را که بیرون بیای ای ولی خدا پس جایز نیست ترا که بنشینی از جهاد دشمنان خدا پس خروج کند و بکشد
دشمنان خدا را هر جا که بیابد ایشان را و حدود الهی را برپا دارد و بحکم خدا حکم کند و چون بیرون آید جبرئیل از جانب
راست او باشد و میکائیل از جانب چپ او باشد و در روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم
اگرچه بعد از مدتی باشد و امور خود را بخدا میگذارم ای ابی خوشحال کسی که او را ملاقات نماید
و بهشت از برای کسیکه او را دوست دارد و سعادتمند کسیست که با امامت او قائل باشد و بعد
خدا شیعیان را از هلاکت نجات بخشد باقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه خدا درهای بهشت از برای
ایشان بگشاید صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکیست که بوی خوشش همیشه ساطع
باشد و هرگز متغیر نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نوربخشنده ایست که هرگز نورش زائل

گفتند ای گفت یا رسول الله چگونه است حال و صفت کردن ایشان از جانب خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی
فرو از ده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاده و نام هر امامی بر مهرش نقش است و صفتش و احکامش در صحیفه او
نوشته است حدیث دهم محمد بن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسندهای معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که ناچار است شیعیان را از فتنه عظیمی که در آن فتنه
بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند و آن در وقتی است که سیمی از فرزندان من وفات یابد
و بعد از وفات امام ایشان غائب شود و اهل آسمان و زمین بر او بگریند و بسیاری از مومنان به حسرت
و محزون باشند و شیعه زلال امامت معین از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود در ماه
رجب سه آواز از آسمان بایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند یک صدا آنکه الا لعنة الله علی
الظالمین یعنی البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران صدای دوم ازفت الآزفة یعنی نزدیک
شد آن امری که او را نزدیک وصف میکردند یا نزدیک شد فتح و صدای سوم بدنی ظاهر شود
در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که هذا امیر المومنین قد کر فی هلاک الظالمین یعنی
این امیر المومنین است که برگشته است بدنیا که هلاک کند ظالمان را پس در آن وقت فرج مومنان برسد
و مردگان آرزو کنند که کاش زنده میبودیم و خدا سینهای مومنان را از کینهای منافقان و غمهای
ایشان نجات دهد و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که در روز خروج حضرت قائم علیه السلام
در اول روز ملکی ندا کند که بدرستیکه حق با علی بن ابی طالب و شیعیان اوست و در آخر روز شیطان
ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلهای ایشان بمرض شک و شبهه
مبتلا باشند بسبب آن دوم گمراه شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهلبیت علیهم السلام شنیده باشند
میدانند که ندای دوم از شیطان است و اعتقاد بگفته اهلبیت داشته باشند و بر ایمان ثابت بمانند
و در احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت در روز شنبه عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بحجر الاسود
اندازد و اول کسی که با او بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند پس جبرئیل
یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس و بآواز فصیح ندائی کند که همه خلائق بشنوند

که گوید آیهٔ اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی آمد امر الهی پس طلب زود آمدن او مکنید و بروایت دیگر آنکه
بنام و نسب حضرت قائم ندا کند جبرئیل ندائی که هر که در خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد برخیزد
و هر که ایستاده باشد از هیبت بنشیند و از جمله علامات آنحضرت آنست که بصورت جوانان ظاهر شود
که هر که ببیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته است یا کمتر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات
و پیری بر آنحضرت ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج حضرت
مهدی علیه السلام هست صدای آسمانی و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بزمین و کشته شدن
نفس زکیه از سادات حسینی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج کردن یمانی از جانب یمن و در وقتی
که خروج نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آنحضرت
حاضر باشند بعضی شب از میان رخت خواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند و بعضی علانیه بر ابر
سوار شوند و در همان صبح نزد آنحضرت حاضر شوند و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی بر ایشان
قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و حلیه و نسبش نوشته باشد و از جملهٔ علامات ظهور
آنحضرت که از اخبار معتبره ظاهر میشود گرفتن آفتاب است در نیمهٔ ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر
هر دو بر خلاف عادت و قواعد منجمین و یکی فرو رفتن مردم بزمین در بیدا چنانکه گذشت و یکی در مغرب
و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان آسمان از اول زوال تا اواسط وقت عصر و طلوع کردن
آفتاب از مغرب و ظاهر شدن ستارهٔ دم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدی که
نزدیک باشد که هر دو طرفش بیکدیگر برسد و سرخی که در آسمان ظاهر شود و باطراف آسمان منتشر شود
و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود سه روز یا هفت روز بماند و عربان بر شهرها مستولی
شوند و اهل مصر پادشاه خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم خلافت پادشاهی در شام
بلند شود و علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیلهٔ کنده از عرب متوجه خراسان
شوند و شصت دروغ گو بهم رسند که همگی دعوی پیغمبری کنند و دوازده علم از آل ابی طالب
بلند شوند که همگی دعوی امامت کنند و باد سیاهی در بغداد اول روز بلند شود و زلزله شود که
اکثر شهر بزمین فرو روند و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه‌ها بر عراق مستولی

شود و طایفه از قریش و در غیر قریش نازل شود و ده طایفه از عجم با ایشان جنگ کنند و خون بسیار از
ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون و خوک مسخ شوند و علامات دیگر بسیار است
که در کتاب بحار الانوار و سایر کتب ذکر آن کرده ایم حدیث یازدهم محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه
و محمد بن ابراهیم نعمانی روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق که آنحضرت
فرمود که گویا می بینم حضرت قائم را در نجف کوفه که زره حضرت رسول پوشیده و بر اسب ابلقی سوار
شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب را در حرکت آورد بجولانیکه با بجانب آنحضرت مردم هر شهر
چنان بینند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشان است پس علم رسول خدا را بگشاید و برپا کند
چوبش از عمود عرش باشد و سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حقتعالی باشد و آن علم را بسوی هیچ جماعت
متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشانرا هلاک گرداند پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه
دلش در شجاعت مانند قطعه آهن شود و بهر مؤمن خدا قوت چهل مرد کرامت فرماید و هیچ مؤمنی
در قبرها نماند مگر آنکه حقتعالی این فرح را در قبر او ببرد و داخل گرداند و مؤمنان در قبرها بزیارت یکدیگر
روند و یکدیگر را بشارت بظهور قائم آل محمد دهند پس بر آنحضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد
و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح در کشتی بودند و از آنها که با حضرت ابراهیم بودند در
هنگامی که او را نمرود بآتش انداخت و آنها که با حضرت موسی بودند در وقتی که دریا برای او شکافته
شد و آنها که با حضرت عیسی بودند در وقتی که خدا او را بآسمان برد و چهار هزار ملک علامت دار و هزار
ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه
نازل شدند و چهار هزار ملک که بیاری حضرت امام حسین نازل شدند پس حضرت رخصت نفرمودند
که با ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و گردآلوده نزد قبر آنحضرت اند و گریه میکنند بر آنحضرت
تا روز قیامت و سرکرده ایشان ملکیست که او را منصور میگویند هر که بزیارت آنحضرت میرود آن
ملائکه او را استقبال مینمایند و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار میشود از
زائران او را عیادت میکنند و هر که میمیرد از ایشان بر جنازه اش نماز میکنند و برای او
استغفار میکنند و اینها همه در روی زمین اند و انتظار می برند که حضرت قائم خروج کند و او را

یاری کنند اما آنچه از روایات معتبرهٔ بسیار که بطرق متعدده از مشایخ عظام روایت نموده‌اند
معلوم میشود از سیرت و اوصاف آنحضرت بعضی را بسبیل اختصار بحذف اسناد درین رسالهٔ مختصره
ایراد مینمائیم باسانید بسیار منقولست که حق سبحانه و تعالی حضرت ذوالقرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول
یعنی بی صورت و صدا و میان ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق ذوالقرنین ابر ذلول را اختیار نمود
و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای قائم آل محمد ذخیره کرد و حضرت بر آن ابرها سوار خواهند شد
و بر هفت آسمان و هفت زمین خواهند گردید و انواع بادها مسخر او خواهند بود و در بدن یاران
و هیئات جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد که اگر دست بیندازد و بزرگترین درختان
زمین را از ریشه بر کند و اگر در میان کوهها صدا بزند همه سنگها از هم بریزد و مشرق و مغرب عالم
بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا نماند مگر آنکه آنحضرت از آنجا عبور نماید و دین حق را در آنجا برپا دارد
و گنجهای معدنهای زمین همه از برای او ظاهر شود و بهر طرف که متوجه شود یکماهه راه رعب و ترسش
در دلها بیفتد و هر کرا ببیند بصورت بشناسد که مومن است یا منافق نیکوکار است یا بدکردار
و بطریق حکم حضرت داود و سلیمان علیهم السلام در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد و
بهر جا که رود ابری بر سر آنحضرت سایه کند و صدای از ابر آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند که این
مهدی آل محمد است و زمین را پر از عدالت میکند بعد از آنکه پر از جور شده باشد و زمین
در زیر پای او و لشکرش پیچیده شود که مسافتهای بسیار باندک زمانی طی نمایند و آنحضرت را
سایه نباشد و چون از مکه بیرون آید منادی از جانب آنحضرت ندا کند که هیچ کس آب و توشه با خود
برندارد و سنگ حضرت موسی که بار یک شتر است با خود داشته باشد و بهر منزلی که فرود آیند
آن سنگ را نصب نماید و دوازده چشمه از آن جاری شود که هر تشنه که از آن بخورد سیراب گردد و
هر گرسنه که از آن بخورد سیر شود و چون بنجف اشرف برسند و در آنجا ساکن شوند پیوسته آب
و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر گرسنه که از آن بخورد سیر شود و هر تشنه که از آن بخورد سیراب گردد
و در روایت دیگر آنست که آب و علف و طعام از سنگ بیرون آید که خود و چهارپایان
ایشان از آن بخورند و عصای حضرت موسی با آنحضرت باشد که هر وقت که بیندازد بشکل اژدها شود و

که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پائین آن چهل ذراع باشد و هرچه را فرماید فرو برد و پیراهنی
که حضرت جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورده بود در وقتیکه او را با آتش انداختند و چون آنرا پوشید
آتش بر او سرد شد و تاثیر نکرد و همان پیراهن بود که حضرت یوسف در مصر که آنرا گشود حضرت یعقوب در شام
بویش را شنید و چون بر رویش انداختند دیده های او روشن شد وقتیکه حضرت صاحب الامر ظاهر شود
آنرا پوشیده باشد و انگشتر سلیمان را در دست داشته باشد و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب آثار انبیا
همراه داشته باشد و هیچ کافر را بر روی زمین نگذارد و اگر کافری پناه به درختی یا سنگی برد و پنهان
شود آن درخت و سنگ فریاد کنند که کافر نزد ماست بیا و او را بکش و چون ظاهر شود دست مبارک
بر سر مومنان بکشد پس عقلهای ایشان کامل گردد و در آن زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد و
دلهای شان از آهن محکم تر باشد و اگر همت نهند بر کوههای آهن از جا بر کنند و همه چیز اطاعت
ایشان کنند حتی درندگان زمین و پرندگان هوا و اگر یکی از اصحاب آنحضرت بر زمین پا بگذارد آن
زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قائم پای بر روی من گذاشته و حقتعالی ترس و بیم را
از دلهای ایشان بردارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان از نیزه گذارنده تر
و از شمشیر با جرات تر باشد و دشمن را در زیر پا بمالد و خورد کنند و خدا گوشها و دیده های ایشان را
نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف نظر کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها
و بلاها و ضعف و سستی به برکت آنحضرت از ایشان برطرف شود و برکات آسمان و زمین زیاده
شود و باران آسمانی که از روزی که غصب خلافت امیر المومنین ع کردند قطع شده نازل گردد و کینها
از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر بیکدیگر نرسانند حتی
آنکه یک زن تنها از عراق بشام برود و همه جا پا بر گیاه و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد
و هیچ درنده او را ضرر نرساند و اول که آنحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه
که کلید داران کعبه اند ببرند و بر کعبه بیاویزند و ندا کنند که ایشان دزدان خانه خدا اند و فرزندان
قاتلان حضرت امام حسین ع را بکشد برای آنکه بکرده پدران خود راضی بوده اند و هر که بکار زشتی
راضی بوده باشد چنانست که آن کار را خود کرده است و عایشه را زنده گرداند و انتقام

از قیامت بنی هاشم بیرون آئیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر المومنین
و ظاهر شدن قائم اهلبیت پس فرمود آیند بزمین گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان
که هرگز بزمین نیامده باشند پیش از آن و نازل شوند بزمین جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری چند از
ملائکه و نازل شوند محمد و علی و برادرم و جمیع آنها که خدا با ما منت بر ایشان گذاشته است سوار
شده بر اسپان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسالت پناه علم
خود را بجنباند و بشمشیر خود بدست قائم آل محمد بدهد پس ما بعد از آن در زمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد
پس حقتعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس حضرت امیر المومنین
بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر و بفرستد مرا بمشرق و مغرب عالم و هیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم مگر آنکه
بامر الهی خون او را بریزم و هر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا بهند برسم و جمیع شهرهای هند را
فتح کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع زنده شوند و نزد حضرت امیر المومنین بیایند و بگویند
که راست گفتند خدا و رسول در آنچه شما را وعده دادند پس حضرت امیر هفتاد کس با ایشان همراه
کند و بسوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند پس لشکری بجانب شهرهای فرنگ بفرستد که آنها را
فتح کنند پس بکشیم هر جانور حرام گوشتی را تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت نباشد
و بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنیم اسلام را و مخیر گردانیم ایشان را میان مسلمان شدن و
کشته شدن هر که مسلمان شود بر او منت گذاریم و ببخشیم و هر که از اسلام کراهت داشته باشد بحکم خدا
خونش را بریزیم و هیچیک از شیعیان نباشد مگر آنکه حقتعالی ملکی نازل گرداند که دست بر رویش
بمالد و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت باو بنماید و بر روی زمین هیچ کوری
و زمینگیری و مبتلائی نماند مگر آنکه خدا دردهای ایشان را ببرکت ما اهلبیت زائل گرداند و خدای
عز و جل برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه درخت آنقدر بار بهم رساند که شاخهایش
بشکند و شما شیعیان میوه زمستان در تابستان بخورید و میوه تابستان در زمستان
بخورید چنانکه حقتعالی میفرماید ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من
السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار

شوند هر اینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را
گرفتیم به عذاب که ردیم بکرده های بد ایشان پس فرمود که بعد از آنکه الله تعالی بخشد در آن زمان بشیعیان کرامتی که بر
ایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند تا آنکه هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را بهرچه از ایشان صادر شود و در احادیث
معتبره وارد شده است که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین ع باشد و آنقدر در زمین
پادشاهی کند که موی ابروهای ایشان بر روی چشم مبارکش بیفتد و در روایات دیگر وارد شده است در تفسیر این
آیه کریمه ثم رددنا لکم الکرة علیهم که حضرت امام حسین ع بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او
شهید شده اند و همگی خودهای طلا بر سر داشته باشند و در روایت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه با حضرت
موسی ع بودند و همه ایشان بمردم برسانند که این حسین بن علی است که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک
نیاورند و بدانند که دجال و شیطان نیست و در آنوقت حضرت صاحب الامر در میان ایشان باشد پس
چون معرفت حضرت امام حسین ع در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قائم ع از دنیا رحلت نماید و حضرت
امام حسین ع او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در لحد بگذارد زیرا که امام را بغیر از امام
دیگری غسل نمیدهد و نماز نمیکند بر او و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین ع بعد از حضرت
صاحب الامر ع سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت تمام شود
حضرت امیر المومنین ع ظاهر شود و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که بریده عجلی از آنحضرت پرسید که اسمعیل را خداوند در قرآن مجید او را
بصادق الوعد وصف کرده آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل فرزند حزقیل
است که حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند و پوست سر و رویش را کندند
آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد تا بنزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد
و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قومت را بانواع عذابها معذب گردانم اسمعیل گفت که مرا
بعذاب ایشان حاجتی نیست خدا وحی کرد باو که پس چه حاجت داری حاجت خود را عرض کن
حضرت اسمعیل گفت که پروردگارا تو پیمان از پیغمبران گرفتی برای خود بپروردگاری و برای
محمد به پیغمبری و برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلقت را بآنچه ستمگاران

آن است یا حسین بن علی جگر گوشه آن پیغمبر لبه الله خواهند کرد و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانم
تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت من در درگاه تو آنست ای
پروردگار من که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت
اسمعیل با حضرت امام حسین در رجعت بدنیا برخواهند گشت و در روایت دیگر وارد شده است
که حضرت امام حسین با هفتاد و چند کس از مردگان در رجعت برخواهند گشت حدیث سیزدهم
شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده است از عاصم بن حمید که حضرت
امام محمد باقر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود که بدرستیکه حق سبحانه یگانه و فرد
بی همتاست و در یگانگی خود منفرد بود و در اول آفرینش کلمه تکلم نمود پس آن کلمه نوری شد و از آن نور
جناب مقدس خود محمد و من و ذریت مرا خلق فرمود پس تکلم بکلمه دیگر نمود و آن را روحی گردانید و
در آن نور ساکن کرد و آن نور را با آن روح در بدنهای ما اهلبیت جا داد پس مائیم روح
برگزیده خدا و مائیم کلمات تامات الهی و خدا با حجت خود را بر خلق تمام کرده است پس ما همیشه
در نور سبز بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه هیچ صاحب حیاتی در عالم موجود
و ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میگفتیم و این حال پیش از آن بود که خدا خلایق را
بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بما بیاورند و ما را یاری
کنند و اینست معنی آن آیه کریمه و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة
ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه و مفاد ظاهر لفظش اینست
که یاد آور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس
بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب هر آینه البته او را یاری
کنید حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بمحمد بیاورید و وصی او را یاری کنید و زود باشد که همگی وصی
پیغمبر را یاری نمایند و بدرستیکه خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم و بتحقیق
که من یاری آنحضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدی
که خدا از من گرفته بود و یاری پیغمبرش و احدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند

برای ایشان از امامت من اند و نیاز نه بوده‌اند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند داد و در میدان جنگ
از مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهند بود بعد خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد زنده خواهد کرد در پیش
روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران زنند و مرده کافران مرده که خدا ایشان را زنده گردانیده
خواهند زد در برابر من ای مردم عجب نکنید و تعجب نکنید از مردهای که خدا ایشان را زنده کند و همه صدا
تلبیه بلند کرده باشند و فوج فوج آیند و گویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردیم دعوت تو
را ایستاده ایم ای خواننده مردم از جانب خدا و در میان کوچه‌ها و بازارها می‌گردند و در آیند شمشیرها برهنه
گذاشته و زنند بر سر کافران و جباران و ظالمان از اولین تا آخرین تا خدا انجاز کند وعده را
که با اهل بیت رسالت داده در این آیه کریمه که وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی وعده
داده است خدا آن جماعتی را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه
و جانشین خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از نیکان را که پیش از ایشان بودند و تمکین و ثابت
گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند با ایمنی
که عبادت من کنند و هیچ گونه شرک به من نیاورند حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند با ایمنی و از احدی از
بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد بدرستیکه مرا است بازگشتنی بعد از بازگشتن و زنده شدنی بعد از زنده
شدن و منم صاحب رجعتها و بازگشتنهای بسیار و صاحب صولتها و انتقامهای بیشمار و صاحب دولتهای
عجیبه منم حصار آهنین منم بندهٔ خدا و برادر رسول او منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سرّ خدا و حجاب
خدا و صراط خدا و میزان خدا و منم کلمه خدا و منم اسمای حسنای الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری و منم صاحب
بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را بجهنم رسانم و با منست تزویج اهل بهشت
و بسوی منست بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان و منم موذن در اعراف و منم که در پیش چشمه
آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان و منم دابة الارض که خدا در قرآن فرموده و در آخر الزمان ظاهر
شوم و عصای موسی و انگشتر سلیمان را به پیشانی مومن و کافر گذارم که نقش نماید مومن حقا و کافر حقا

شیر ازدها و مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان سخن‌گویان در میان ایشانم و اوصیای پیغمبران و وارث ایشانم
و خلیفه پروردگار عالمیان منم آنکه خدا بمن داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم و حکم
میان خلائق را و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و
کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را برای من گردانیده منم ... پیدا از من آنچه خدا خواهید پرده است
دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم
مبعوث شوند حق تعالی اجابت او نمود و فرمود که تو از مهلت داده‌گانی تا روز وقت معلوم و چون آن روز
شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و همه تابعانش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز
وقت معلوم و این آخر رجعتهای امیرالمؤمنین ع است راوی گفت که مگر آنحضرت را چندین رجعت است
فرمود که بلی آنحضرت را برگشتنها است و برگشتنها و با هر امامی که در هر قرنی و زمانی بوده است برمیگردد و باز
برمیگردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او بوده‌اند تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام
خود بکشند و چون آن روز وقت معلوم شود حضرت امیرالمؤمنین ع برگردد با اصحابش و شیطان بیاید
با اصحابش با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آن را روحا میگویند نزدیک بکوفه پس جنگی
بکنند که هرگز چنین جنگی نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می‌بینم اصحاب امیرالمؤمنین را که
شکست خورده‌اند و صد قدم از پس پشت برگردند و گویا می‌بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود
پس در آن حال خداوند جبار ابری بفرستد که میان آن پر از ملائکه باشد و حضرت رسالت پناه ص
در پیش ابر آید و حربه از نور در دست داشته باشد و چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب
برگردد پس اصحابش با او گویند که کجا میروی در این حال که ظفر بر ایشان یافته شیطان گوید که من می‌بینم
چیزی که شما نمی‌بینید من میترسم از عقاب پروردگار عالمیان پس حضرت رسول ص در رسد و حربه در میان
دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه با آن یک ضربت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت خالص در زمین
کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال
در زمین پادشاهی کند تا از هر شیعه هزار پسر از صلب او بهم رسد هر سال یک پسر و در آن وقت دو باغ
سبز که خدا در سوره الرحمان فرموده است که مدهامتان نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه بهم رسد چنانکه

بسیار است و بعضی از فضلا گفته‌اند که احادیث معتبره بسیار وارد شده در رجعت و تفسیر این آیه کریمه که
و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون که هر که در رجعت مرگی و کشته شدن برای او رجعت است اگر پیش از
رجعت میمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شده مرده خواهد شد و احادیث صحیح
دیگر وارد است که این آیه کریمه و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا
یعنی روزی که محشور گردانیم از هر امتی گروهی را از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما که این آیه در باب
رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میگردانند چنانچه در جای دیگر فرموده که محشور میگردانیم
ایشانرا و احدی را از ایشان ترک نمیکنیم و در حدیث دیگر منقولست در تفسیر این آیه کریمه فان له
معیشة ضنکا که حضرت صادق ع فرمود که این آیه در باب ناصبان و سنیان است که در رجعت
فضله بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث در باب آنکه دابة الارض حضرت امیرالمومنین ع
است که نزدیک بقیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرق عامه و خاصه مستفیض است و در بعضی احادیث
معراج منقولست که خداوند عالمیان بحضرت رسول ص خطاب فرمود که یا محمد علی آخر کسی است که قبض
روح او خواهم کرد از امامان و اوست دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت و در بعضی از اخبار
معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده شود عمرش بعد از آن دو برابر عمری خواهد بود
که پیش از رجعت زندگانی کرده است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که حضرت امیرالمومنین ع با حضرت امام حسین ع یک رجعت خواهد فرمود و از جمیع بنی امیه و معویه و آل معویه
و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید پس خدا زنده کند سی هزار کس را از یاوران او از اهل
کوفه و از سایر مردم هفتاد هزار کس و در صفین با معویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات
کنند در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده بود و معویه و اصحابش را همگی بقتل رسانند پس
دیگر زنده شوند و ایشانرا با فرعون و آل فرعون بدترین عذابها معذب گردانند پس بار دیگر
حضرت امیرالمومنین ع با حضرت پیغمبر ص برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول علم خود را
بآنحضرت بدهد و انبیا همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گردانند در زمین و سایر امامان
عاملان و نایبان آنحضرت باشند در اطراف عالم و خدا را مردم در زمین علانیه عبادت کنند آنقدر علانیه عبادت

کنند و حق تعالی جمیع زمین عطا فرماید چندین برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا از اول دنیا تا آخر دنیا تا آنکه اهل ایمان وعده که در قرآن با آنحضرت فرموده که او را بر جمیع دنیا غالب گرداند و در روایات دیگر منقولست که چون نزدیک قیام قائم آل محمد شود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب باران آنچنان ببارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس باین باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرهای شان بروید گویا می بینم ایشان را که از جانب جهینه آیند و خاک از سرهای ایشان ریزد و در حدیث دیگر مرویست که چون حضرت قائم بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان که زنده شده باشند همراه باشند پانزده نفر از قوم موسی که مردم را هدایت بحق میکردند بحق عدالت مینمودند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس ایشان یاوران او و حاکمان او باشند در شهرها و ایضا منقولست که چون آنحضرت ظاهر شود بقبر هر مؤمنی ملکی بیاید و بگوید امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی زنده گردانیم ترا که باو ملحق شوی و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود بمان تا روز قیامت و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون حضرت رسول ع رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت پادشاهی کند و حضرت امیر المؤمنین ع چهل و چهار هزار سال و در احادیث معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آنحضرت از تفسیر این آیه اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ اِلٰی مَعَادٍ که قرآن را بر تو واجب کرده است ترا برمیگرداند بمحل بازگشت حضرت فرمود والله که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین ع هر دو بدنیا برگردند و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ابن طاوس رح از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سالست بیست هزار سال از سایر مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد است و پادشاهی ایشان و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود که گویا می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزین بانواع جواهر و دیگر و حضرت امام حسین ع بر آن نشسته باشد و در دور دور کنارش نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که ای دوستان من هر چه خواهید از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید امروز روزیست که هیچ حاجت

از حاجات دنیا و آخرت سؤال نکنند مگر آنکه برآورند و طعام و شراب ایشان از جنت برای ایشان آورند و
از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیکو و جمعی از بدان
بسیار بد به دنیا برمیگردند نیکان از برای آنکه به دولت ائمه خود دیده های ایشان روشن شود و بعضی
از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای آنکه از ایشان انتقام کشند و آن دولت و عزت که نمیخواستند
باهلبیت ببینند و اضعاف آنچه از دوستان ایشان به نیکان از ایشان انتقام کشند و اما سایر مردم
در قبرها میمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت
مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق پس ایشان را بحال خود میگذارند و آیه کریمه
نیز دلالت بر رجعت دارد چنانچه دانستی و اکثر علمای ما دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مثل محمد بن
بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و همیشه
میان شیعه و مخالفین درین مسئله نزاع بوده است و سنیان درین باب بر ایشان طعن میزده اند و ایشان
جوابهای شافی میگفته اند و کتابهای بسیار درین باب تصنیف کرده اند و شیخ نجاشی در کتاب رجال
نقل کرده است که ابوحنیفه نزد مؤمن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بسبیل سخریه گفت که تو
چون برجعت اعتقاد داری پانصد درهم بمن قرض بده تا در رجعت بتو پس دهم او در جواب گفت که
تو ضامنی بده که بصورت آدم برخواهی گشت بلکه بصورت میمون یا خوک برگردی و کسی که توهم میکند که
این تناسخ است غلط محض است زیرا که تناسخ آنست که روح شخصی ببدن دیگر تعلق بگیرد اگر بهمان بدن اصلی برگردد
و خدا برای عقوبت او را بصورت دیگر مسخ کند تناسخ نیست و اگر نه میباید که مسخهائی که خدا در قرآن
مجید یاد کرده است که در امتهای سابق واقع شده است تناسخ باشد با آنکه این نقل از معصوم نیست و
برای این مذکور شد که در زمانهای سابق انتساب این مذهب بشیعه میان سنی و شیعه معلوم بوده است و آنچه
در بعضی از روایات وارد شده است که دو امام در یک زمان نمی باشد برای جمع میان احادیث محتمل است
که محمول بر زمان قبل از رجعت باشد بلکه ظاهر آنها آنست با آنکه از احادیث معلوم نیست که در یک زمان
خواهند بود یا در زمانهای مختلف چون احادیث اختلافی دارند و آنچه سؤال میکنند که بر تقدیر اجتماع ایشان
کدام تابع خواهند بود و کدام متبوع ما را نیست که تفحص اینها بکنیم و آنچه بآن مأموریم از جانب حق تعالی

خواهند کرد و باین نوع استبعادات رد احادیث معتبره نمیتوان نمود و درین قسم امور که اصل شان معلوم
است و خصوصیات معلوم نیست اعتقاد اجمالی باید داشت و تفاصیل را بعلم ایشان باید گذاشت زیرا که آن مدت های
طولانی برای حکمت بعضی از ایشان علیهم السلام گذشت و باخبار آحاد منقول است و بعضی اخبار معارض آنها است
پس رد احادیث ایشان خوب نیست و اعتقاد کردن نیز تا باخبار صحیحه معتبره نرسد لازم نیست چنانچه در احادیث
وارد شده است که آنچه از ما بشما برسد که عقل شما آنها را قبول نکند رد مکنید که شاید ما گفته باشیم و تکذیب ما
کرده باشید و تکذیب ما تکذیب خدا است پس باید اعتقاد داشت که جمعی از نیکان مومنان و جمعی از کافران
و مخالفان و جمعی از انبیا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین پیش از قیامت بدنیا بر میگردند
و آنچه خصوصیات در روایات شاذه وارد شده است در مرتبهٔ احتمال باید گذاشت و رد نباید کرد
و آنچه معارضی ندارد و بسندهای معتبر وارد شده است قبول باید کرد و این رساله گنجایش ذکر آن تفاصیل
ندارد و انشاء الله تعالی در رساله علیحده بیان میشود و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این
حقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه در پنجاه
اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد بآن کتاب رجوع کنند و احادیث در باب
رجعت حضرت امیر المومنین علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام باعتقاد فقیر متواتر است و در باب سایر ائمه نزدیک
بمتواتر و آنچه درین رساله ایراد نمودیم برای منصف کافیست والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
حدیث چهاردهم شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب گردد از ایشان امام ایشان پس خوشا حال
جمعی که در آن زمان بر اعتقاد حق و لایت اهل بیت علیهم السلام باقی بمانند بدرستیکه کمتر ثوابی که
ایشان را باشد آنست که خداوند عالم ایشان را ندا کند که ای بندگان من ایمان آوردید براز پنهان
من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستیکه شما بندگان
و کنیزان منید بحق و راستی از شما عبادت قبول مینمایم و از شما عفو میکنم و بسبب شما باران میفرستم
و بسبب شما بلاها را از بندگان دفع میکنم و اگر شما نبودید برایشان عذاب میفرستادم ... آمینه

عذاب خود را بر ایشان میفرستادم راوی میگوید که عرض کردم یا ابن رسول الله کدام عمل است که در آن
زمان بهترین اعمال است فرمود که زبان را نگاهداشتن و ملازم خانها بودن و بروایت دیگر نقل کرده است از زراره
بن اعین که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق که بدرستیکه قائم آل محمد را غیبتی خواهد بود پیش از قیام
بقتال و جهاد گفتم چرا فرمود که از ترس کشتن پس فرمود که ای زراره اوست که مومنان انتظار ظهور او کشند
و اوست که مردم شک در ولادت او خواهند کرد و بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است
و بعضی گویند که او غائب است و بعضی گویند که هنوز بهم نرسیده است و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش
بدو سال متولد شده است و حقتعالی بغیبت آنحضرت شیعیان را امتحان فرموده است و در آن وقت
شک خواهند کرد اصحاب باطل و ضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن
زمان چه کار کنم فرمود که اگر آن زمان را دریابی این دعا را مداومت نما اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ
فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ
ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي و در حدیث معتبر دیگر از حضرت علی بن الحسین منقول است که آنحضرت فرمود که ممتد
خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا بدرستیکه اهل زمان غیبت آنحضرت
که قائل بامامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حقتعالی بایشان
عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت آنقدر که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده
گردیده است و ایشان را در آن زمان بثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول خدا در پیش روی
آنحضرت با دشمنان او جهاد میکردند بشمشیر ایشانند مخلصان بحقیقت و ایشانند شیعیان ما براستی
و ایشانند خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن بهترین
فرجهاست و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد بامامت صاحب الامر داشته باشد
و انتظار فرج آنحضرت کشد بمنزله کسی است که در زیر علم آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسیست که در میان
خیمه آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در خون خود دست و پا میزند در جهاد فی سبیل الله و در روایت
معتبر از حضرت صادق منقول است که نزدیک باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود

انیابد دران زمان مگر کسیکه دعای غریق را بخواند و آن دعا اینست یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک وسید بزرگوار علی بن طاوس در کتاب مصباح الزائر روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر کاین دعا را چهل صباح بخواند از یاوران و انصار قائم
آل محمد علیهم السلام باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خدا او را در زمان آنحضرت زنده گرداند واز
قبر بیرون آورد که یاری آنحضرت کند و حقتعالی بعدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه باو عطا فرماید و هزار
گناه از نامه عمل او محو نماید و دعا اینست اللهم رب النور العظیم ورب الکرسی
الرفیع ورب البحر المسجور ومنزل التوریة والانجیل والزبور ورب الظل
والحرور ومنزل القرآن العظیم ورب الملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین
اللهم انی اسئلک بوجهک الکریم وبنور وجهک المنیر وملکک القدیم یا حی
یا قیوم اسئلک باسمک الذی اشرقت به السموات والارضون وباسمک
یصلح به الاولون والآخرون یا حیا قبل کل حی یا حیا بعد کل حی یا حیا حین لا حی
یا محیی الموتی وممیت الاحیاء یا حی لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا الامام الهادی
المهدی القائم بامرک صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین عن جمیع المؤمنین
والمؤمنات فی مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها وبرها وبحرها وعنی وعن
والدی من الصلوات زنة عرش الله ومداد کلماته وما احصاه علمه واحاط به
کتابه اللهم انی اجدد له فی صبیحة یومی هذا وما عشت فی ایامی عهدا وعقدا
وبیعة له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره و
اعوانه والذابین عنه والمسارعین الیه فی قضاء حوائجه والممتثلین لاوامره
والمحامین عنه والسابقین الی ارادته والمستشهدین بین یدیه اللهم ان حال
بینی وبینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما فاخرجنی من قبری مؤتزرا
کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم
ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة منی الیه

وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ وَاَنْفِذْ اَمْرَهُ وَاشْدُدْ
اَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللّٰهُمَّ بِهِ بِلادَکَ وَاَحْیِ بِهِ عِبادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسادُ فِی
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنا وَلِیَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْمُسَمّیٰ
بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّیٰ لا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الْباطِلِ اِلّا مَزَّقَهُ وَیُحِقَّ الْحَقَّ وَیُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ
مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِکَ وَناصِراً لِمَنْ لا یَجِدُ لَهُ ناصِراً غَیْرَکَ وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ
اَحْکامِ کِتابِکَ وَمُشَیِّداً لِما وَرَدَ مِنْ اَعْلامِ دِینِکَ وَسُنَنِ نَبِیِّکَ وَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مِمَّنْ
حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِینَ اللّٰهُمَّ وَسُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً بِرُؤْیَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلیٰ دَعْوَتِهِ
وَارْحَمِ اسْتِکانَتَنا بَعْدَهُ اللّٰهُمَّ اکْشِفْ هٰذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ
لَنا ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً وَنَراهُ قَرِیباً بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ پس دست
راست را بر ران راست خود سه مرتبه بزنی و سه مرتبه بگوئی اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ یا مَوْلایَ
یا صاحِبَ الزَّمانِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْکَ اَلْمُنْتَظِرُ اِلَیْکَ حَتّیٰ یَمُنَّ اللّٰهُ مِنْ
رُؤْیَتِکَ وَسَعادَتِکَ وَیُمْنِکَ یا مَوْلانا اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ اَلسّاعَةَ و بسیار بگوید
یا صاحِبَ الزَّمانِ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَدْرِکْنِی بِحَقِّکَ وَحَقِّ آبائِکَ
الطّاهِرِینَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ الْخَیِّرِینَ
الْفاضِلِینَ وَسَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً کَثِیراً اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی طَلْعَتَهُ الْبَهِیَّةَ بِرَحْمَتِکَ
یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ

جو صاحب کتب ذیل کی خریداری فرمائیں مطابق مکتب حال بموجب مرزا محمد علی مالک مطبع جعفری طلب کریں

سفینة النجاة - در ادعیۂ ہر مرض و اعمال ضروریہ - ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ عہ

صراط النجاة - در ترجمہ حدیث اعرابی مشتمل بر چہار ہزار مسئلہ مناہی و محرمات ۸ر

ابواب الجنان - جلد دوم مطبوعۂ حال - ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۸ر

مرآة التحقیق - بزبان اردو در مسائل اصول خمسہ بدلائل ۔ ۔ ۔ ۔ عہ

مجموعہ مرثیہ ہا و سلامہا مرزا فصیح مرحوم ۳۱ مرثیہ ۲۲ سلام ۲ مخمس ۔ عہ

حق الیقین - از آخوند ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ سے

ترجمہ جلاء العیون اردو جلد اول - ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ سے

عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب در ذکر شجرۂ و نسب سادات نہایت معتبر قدیم سے

رطب العرب - دیوان عربی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب قبلہ ۔ ۔ ۸ر

مثنوی گوہر اسرار در ذکر قصہ غدیر و ذکر وصایت جناب امیرؑ ۔ ۔ ۔ ۔ ۲ر

ضربت حیدریہ جلد دوم مطبوعہ حال ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ سے

رسالہ رجعت - از آخوند مجلسی علیہ الرحمہ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۴ر

رسالہ جزیرۂ خضرا و بحر ابیض در ذکر محل سکونت جناب صاحب العصر والزمان و ذکر مصالح غیبت وغیرہ - ۲ر

کتاب نجوم السماء - در احوال علمائے شیعہ امامیہ ۔۔۔ زیر طبع ۔ ۔ ۔ +

ترجمہ اثنا عشریہ - جلد اول زیر طبع ۔ ۔ ۔ +



مقامات بدیع ہمدانی - در ۔۔۔ ۸ر

مثنوی صاحج و باتحم - بطرز کلیلہ ۔۔۔ ۲ر

مثنوی شاہد نظم - در ذکر مولود ۔۔۔ ۲ر

مثنوی مطالب غدیر - در ذکر وصایت جناب امیر ۔۔۔ ۔ ۔ ۱ر

مرزا محمد علی مالک مطبع جعفری ۔۔۔ ۔۔۔ ۔۔۔ طلب کریں ۔۔۔